ZENDEGI-SALAM ضمیمه روزنامه خراسان
پنج‌شنبه ۲۲ فروردین ۱۳۹۸ • شماره ۱۲۹۴

دنیا به روایت تصویر

ای پی اِی| کارگران مشغول پل سازی‌اند، کنیا

گتی ایمیج| چتربازی بر فراز شهر، ترکیه

تلگراف| جشنواره گل لاله، انگلستان

حدیث روز

امام سجاد(ع): بهترین شروع کارها صداقت و راستگویی و بهترین پایان آن‌ها وفاست. **بحارالأنوار**

ذکر روز پنج شنبه
صد مرتبه «لا اله الا... الملک الحق المبین»
ذکر روز جمعه
صد مرتبه «اللهم صل علی محمد و آل محمد»

در محضر بزرگان

توفیق و تنبه

مرحوم آیت ا... بهجت فرمودند: هر معصیت و ظلمی که در دیگران بالفعل موجود است، در ما نیز بالقوه وجود دارد. خدا کند شرایط آن‌ها برای ما تحقق پیدا نکند و به آزمایش آن‌ها مبتلا نشویم. خدا به ما توفیق و تنبه دهد که اگر در ابتلا و آزمایش قرار گرفتیم بد را خوب، و خوب را بد نبینیم.
پایگاه آیت ا... بهجت

زوم

عکس کودکی مرحوم جمشید مشایخی که این روزها بازنشر می‌شود

بریده کتاب

بیدار شدن عشق

عشق، درون دیگران نیست، بلکه درون خود ماست. ما آن احساس را بیدار می‌کنیم، ولی برای این که بیدار شود، به دیگران نیاز داریم. دنیا تنها زمانی برای ما معنا دارد که بتوانیم کسی را برای شرکت دادن در هیجانات‌مان بیابیم.
«یازده دقیقه»
اثر پائولو کوئلیو

قرار مدار

اندکی صبر

سیم خاردار

شهین عمرانی

سیم خاردارهای رفتارتان را بچینید
تا قلب کسی زخمی نشود
وقتی می خواهد
از دیوار رفاقت با ذوق بالا برود

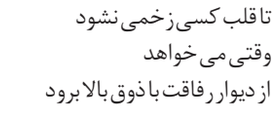

تاپخند

- اوضاع طوری شده که گوشیت رو بکوبی رو دیوار هم چند تا مربع و شماره و ستاره گرفته میشه و تویه اپ عضو میشی!
- برنامه سازهای تلویزیون صبح به صبح که از خواب بیدار میشن به دستیارهاشون میگن برو ببین اپ جدید چی اومده یه برنامه واسش بسازیم!
- ولی یه روز به همه‌تون ثابت میشه، ماشین لباسشویی‌ها، لنگه جوراب می‌خورن تا زنده بمونن!
- بابام می‌خواست به شوهر خاله‌ام رایت کردن سی دی یاد بده، دیدم براش نوشته: ابتدا به سمت کامپیوتر می‌رویم!
- چطور مردم تمام شهرها معتقدن که شهرشون پاریس کوچولوئه؟!
- یه زمان می‌خواستم بزرگ شدم دنیا رو نجات بدم، الان فقط می‌خوام زمان خوابم رو درست کنم!
- ریاضی خوندم. انتگرال و مشتق و هندسه و جبر و نظریه اعداد. بعدش هم برق، جریان و ولتاژ و... الان یه جا مشغول کارم که فقط کافی بود جدول ضرب بلد باشم!

دور دنیا

زندگی در یک مکعب شیشه‌ای برای دیدن سریال

آدیتی سنترال- یک شرکت روسی در پروژه‌ای با نام «یکی دیگه، بعدش می‌خوابم!» از یک شهروند روس که حتی یک قسمت از سریال «بازی تاج و تخت» را هم ندیده بود دعوت کرد تا به مدت یک هفته روزانه ۱۰ ساعت را در یک اتاقک شیشه‌ای به تماشای این سریال بنشیند. این شرکت برای ترغیب سازندگان این سریال برای پخش فصل جدیدش این حرکت را انجام داد. فرد محبوس در اتاق در تمام مدت ۱۰ ساعت حق بیرون آمدن از مکعب را به جز برای دستشویی رفتن، نداشت!

آشتی با پیتزا بعد از ۷۰ سال

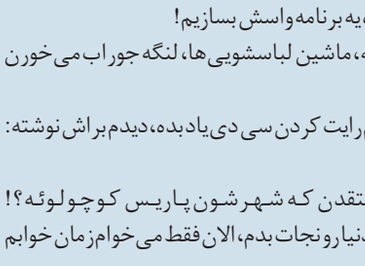

مترو- مادربزرگی ۹۴ ساله بعد از این که همسرش توسط ارتش موسولینی به اسارت گرفته شد برای همیشه با غذاهای ایتالیایی قهر کرد. اما بعد از سکته مغزی که به تازگی داشت و جان سالم به در برد، تصمیم گرفت این ممنوعیت را لغو کند و خودش را از لذت خوردن پیتزای گوشت محروم نکند. او می‌گوید هنوز هم باور نمی‌کند که چگونه توانسته است هفتاد سال در برابر آن مقاومت کند. با این که «گرن» همسر خود را ۱۰ سال پیش از دست داد اما همچنان بر قول خود برای نخوردن غذاهای ایتالیایی پافشاری می‌کرد.

نگهداری از زنبور در بالکن خانه

آدیتی سنترال- زوجی چینی بیش از یک سال از ۱۰ هزار زنبور در بالکن خانه‌شان نگهداری می‌کردند که این اقدام باعث آزار و اذیت همسایه‌ها شده بود. آن‌ها می‌گفتند برای استفاده درمانی از نیش زنبور اقدام به نگهداری این زنبورها کرده‌اند. اما همسایه‌ها که از سر و صدا و نیش زنبورها آرامش نداشتند بالاخره توانستند به صورت قانونی زنبورها را از آپارتمان بیرون بیندازند.

فتو شعر انتظار

با خانمان

بوی عیدی بوی پول

زهرا فرنیا | طنزپرداز

به این شعار «فرزند کمتر، زندگی بهتر» خیلی‌ها اعتقاد دارن ولی نه برای خودشون، برای بقیه. می‌دونین کیا می‌گن؟ اینایی که خودشون هشت تا بچه دارن، منتها ترجیح می‌دن توی فامیلشون تک فرزندی مد باشه که کمتر عیدی بدن، بیشتر عیدی بگیرن. واقعا نامردیه. الان بابای من به بچه‌های عمه‌م باید هشت برابر چیزی که اونا به من عیدی می‌دن، عیدی بده. شما فکر کنین مادر و پدرم که تا ده سالگی الکی مثلا عیدیام رو می‌گرفتن برام پس‌انداز کنن، به چه کاهدونی زده بودن بنده‌خداها!
به‌نظرم این که هر سال می‌پرسن «ازدواج نکردی عزیزم؟» هم سر همین قضیه‌ست. خب اگه ازدواج کرده بودم که دیگه لزومی نمی‌دیدم خونه شما فامیل عزیز، پسرخاله دخترعمه پدربزرگ خدابیامرزم بیام! خیلی ناراحتین؟ برام خواستگار بفرستین. الان چندساله که هی با خودشون می‌گن: «این سال آخریه که بهش عیدی می‌دیم. سال بعدی شوهر می‌کنه، از سن قانونی عیدی گرفتن خارج می‌شه!» اما زهی خیال باطل. من تا همه‌تون رو ورشکست نکنم، اصلا به ازدواج حتی فکر هم نمی‌کنم. (شما شاهدین)
البته فامیل ما هم زبلن. می‌بینن من از رو نمی‌رم، تا پامون رو می‌ذاریم توی مجلس شروع می‌کنن به نق زدن درباره شرایط بد اقتصادی. بعدم که از محتوای مهمونی فقط چای رو تحریم نکردن. وضع جوری شده که دیگه چای رو هم تا نهایتا یه قند ساپورت می‌کنن. قند دوم شامل گارانتی نمی‌شه. همه‌ش به خاطر اینه که تهش از لحاظ ذهنی آمادگی داشته باشی عیدی نگیری، سال بعدی که اومدی خونه‌شون یک کیلو آجیل هم بگیری دستت بیاری!
اینه که بعد از این عید هر کی منو می‌بینه می‌گه: «ماشالا اصلا چاق نشدی! پیداست خیلی توی عید خودتو کنترل کردی.» آقا چیزی نبود که بخوریم! عیدی هم نگرفتیم که چارتا رستوران بریم. اصلا امسال عید خودش یه رژیم محسوب شد برام. این دوباری هم که زیر سرم رفتم به خاطر رودل نبود، از سوءتغذیه بود!

تصویرسازی‌ها: سعید مرادی

پرونده‌های مجهول

پنج شنبه‌ها

ادعای بیمار شدن توسط موجودات عجیب

در ماه مه ۱۹۵۱، یک سال پس از جنگ کره، «فرانسیس پی. وال» آمریکایی و نیروهایش در نزدیکی «کورون» حدود ۱۰۰ کیلومتری شمال سئول، مستقر شدند. وقتی که آن‌ها آماده بمباران یک روستا بودند، ناگهان سربازان نوری شدید از وسیله‌ای همچون سفینه بزرگی بالای تپه دیدند که سرتاسر کوه را روشن کرده بود و به سمت پایین و در نزدیکی روستای مورد هدف آن‌ها فرود می‌آمد. بعد از دیدن این نور اتفاقاتی افتاد که نشانه‌های گیج کننده آن تا چند دهه بعد همچنان وجود داشت. بعد از این که سربازان به دستور فرمانده خود این شیء نامعلوم را به توپ بستند، متوجه شدند که هیچ صدمه‌ای ندیده است و همچنان در جای خود قرار دارد. ناگهان جسم شروع به پرتاب نور درخشان آبی و سبز کرد. سربازان آمریکایی شروع به شلیک کردند ولی جز شنیده شدن صدای «دینگ» از آن شیء، گلوله‌ها هیچ تاثیری روی آن نداشت. اما با شلیک این گلوله‌ها سفینه شروع به چرخش کرد و چراغ‌های آن خاموش و روشن شد.
به گفته «وال» سپس آن شیء مشکوک سربازان را با اشعه عجیب و توصیف ناپذیری هدف قرار داد و همگی بدون این که در ظاهر آسیبی دیده باشند سوزش عجیبی در داخل بدن خود احساس کردند. وال توضیح می‌دهد که سربازان به داخل پناهگاه‌های زیرزمینی رفتند و از دریچه‌ها دیدند آن وسیله شناور با زاویه ۴۵ درجه در یک چشم به هم زدن ناپدید شد. سه روز بعد از این حادثه تمامی سربازان به دلیل بیماری اسهال خونی به بیمارستان منتقل شدند و بعد از معاینه پزشکان میزان بالای گلبول‌های سفید در همگی آن‌ها تشخیص داده شد که نشانه‌ای مبنی بر تاثیر اشعه بر آن‌ها بود. تا قبل از پایان این جنگ در جولای ۱۹۵۳ ده‌ها تن از سربازان گزارش‌هایی مبنی بر دیدن فرازمینی‌ها ارسال کردند.
یک سال بعد از پایان جنگ، وال موفق نشد با هیچ یک از سربازان گروهش ارتباطی برقرار کند چون آن‌ها هم قسم شده بودند که درباره این داستان هیچ صحبتی نکنند چرا که قطعا کسی باور نمی‌کرد و آن‌ها را دیوانه فرض می‌کرد. اما آن چه وال را مجبور کرد این راز را فاش کند، عوارض پایدار بیماری او، از جمله کاهش وزن دایمی از ۸۰ به ۶۰ کیلو، مشکلات معده و دوره‌های طولانی ناتوانی و از دست دادن حافظه پس از بازگشت به ایالات متحده بود. در ابتدا، ایالات متحده به استفاده از این صنایع عجیب توسط شوروی مشکوک بود. اما پس از جنگ، متوجه شدند که حکومت شوروی نیز گزارش‌هایی مشابه از دخالت یوفوها (موجودات فرازمینی) در میدان جنگی ارائه کرده است. باید منتظر بمانیم تا گذشت زمان راز این داستان را برملا کند.

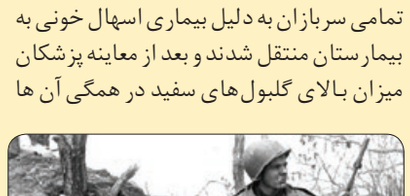

منبع: exonews

تفأل

گل بر رخ رنگین تو تا لطف عرق دید
در آتش شوق از غم دل غرق گلاب است
سبز است در و دشت بیا تا نگذاریم
دست از سر آبی که جهان جمله سراب است

کله‌چغوکی

آق کمال تعطیلات عید را پشت سر می‌گذارد

آق کمال | همه کاره و هیچ کاره

به چشم هم‌زدنی تعطیلات عید هم تموم رفت و باز برگشتم سر کارمان و روز از نو. دو ماه انتظار مکشم که عید برسه، ولی یَگهو چشم باز مکنم می‌بینم رفته و انگار نه انگار! البته موو عیال که همو پنجم رفتم سر کار، ولی بقیه جاها یا تعطیل بودن یا ادای تعطیلا ره درمی‌آوردن و عملا کارا از هفته سوم سال شروع رفت. حالا همچی فرقی هم نمکرد، بازار کلا چندین ماهه خوابیده و به هیچ ضرب و زوری هم ورنمخزه!
بگذرم، نمدنُم شمایم ای جورن یا فرق مکنن؟ از قبل عید هزار تا برنامه چیدم که تو تعطیلیا ای کاره بکنم و او فیلمه ببینم و فلان کتابه بخوانم و بیسار جا برم و... ولی دست آخرش تنها کار مفیدی که کردم چند جا رفتم عید دیدنی که بیشترش نه ما اونا ره مشناختم و نه اونا ما ره! بقیه فامیل رَم تو ای پونزده روز، صد و پنجاه بار دیدم و رفت تا سال دگه! ولی خوبی امسال ای بود که به قول خانوم فرنیا (تو ای ستون با خانمان بغل) به‌جای ای که چاق برم، لاغر رفتم، از بس قوما‌مان همه چی ره تحریم کرده بودن!
اینا که به کنار، غصه هموطن‌هامان که زندگی‌شانه آب برده بود هم از یَگ طرف دگه، باعث شد نتنم اوجور که باید و شاید از تعطیلات لذت ببرم. ولی در عوض بهانه خوبی بود. هر روز صبح عیال بیدارُم مکرد که: «پاشو بریم کوه و کمر، راه بریم، چقدر می‌خوابی؟» مویم همو جور چشم بسته مگفتُم: «بی‌خیال جان ما! حوصله دری برم بیرون، بارون بیگیره، سیل بیاد، ماره ببره؟ نمشنوی هی مَگن از خانه‌هاتان خارج نشِن؟» باز عیال مگفت: «الان بریم پارک ملت یا کوهسنگی ممکنه سیل ببردمون؟!» مگفتُم: «پس چی؟ اونجا استلخ ندره؟ بارون بیاد و آب حوض‌هاشان سر بره چی کار مِخی بکنی؟» عیال با غیظ مگفت: «خب بریم یه جایی که استخر نداشته باشه!» مگفتُم: «فرقی نمکنه، اونجی هم دار و درخت دره، اگه بخن گل و چمن‌هاشانه آب بدن، بازم خطر دره!» باز فرداش عیال مگفت: «خب پاشو اقلا بریم سینما، موزه، جاهای دیدنی، بازار، اصلا بریم المان‌های نوروزی رو ببینیم!» باز مگفتُم: «سینما و موزه که همیشه هستن، بازار هم که پول مِخه، اِلمان‌ها رم برو تو اینیستا، عکس‌های با کیفیتش هست، یَگ دل سیر تماشا کن و لایک بزن!»
خلاصه که بنده خدا تو ای چند روز به پای موسوخت و ساخت و دم نزد. عوضش هر روز زنگ مزد آشپزخانه محله، ناهار سفارش مداد، مهمون مو! ایم از ای.

مسابقه این کیه؟

هر کی درست جواب نده یه‌رای قرمز می‌گیره!

سلام. این هفته با یک چهره سینمایی و تلویزیونی در خدمت‌تون هستیم که این روزها هم بیشتر دیده میشه. بیشتر از این راهنمایی نمی‌کنیم، دست به کار بشین و تشخیص بدین این کاریکاتور به‌هم ریخته کیه و اسمش رو با نام خودتون و کلمه «این کیه» تا شنبه شب برای ما به شماره ۲۰۰۰۹۹۹ پیامک کنید. به امید خدا جواب رو هفته بعد همین جا خواهید دید و کاریکاتور برنده رو هم به‌عنوان جایزه پنج‌شنبه هفته بعد چاپ می‌کنیم. عکس و کاریکاتوری رو هم که می‌بینید آقای محمدباقر ابراهیمی‌نیا برنده مسابقه قبل هستن که دوباره بهشون تبریک میگیم.

ماوشما

راه ارتباطی با ما: پیامک ۲۰۰۰۹۹۹ و تلگرام ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶

*امشب که دل اهل ولایت شاد است
هر سو نگری ذکر مبارک باد است
در پنجم شعبان و در این روز نکو
میلاد سعید سید سجاد(ع) است
یار محمد خدنگی

*آیا می‌شود به جز آقای خوشحال، دیگران هم شعر بفرستند؟
ماوشما: بله حتما. هر روز در صفحه می‌نویسیم منتظر آثار شما هستیم.

*آق کمال؛ اون چیه هم شما دری وهم خودرو؟!
آق کمال: صبر زیاد برای پاسخ دادن به پرسش‌های اساسی؟!

*چرا دوشنبه مسابقه «چی شده؟» برگزار نشد؟
ماوشما: چون هنوز منتخب‌های مسابقه قبلی چاپ نشده بودند.

* مبیناجون؛ نازنین دخترمون، ۲۰ فروردین روز تولدت مبارک.
مامان و بابا